



زانیار مرادی - زندان رجایی
شهر کرج

**به همسن و
سالهای خودم
در سراسر جهان
از فکر کردن به
مرگ، بیزارم،
نمیخواهم با
آرزوهایم به زیر
خاک بروم!**

من اسمم زانیار مرادی است. الان از سلول مرگی در آن سوی دنیا در شهر کرج در کشور ایران نشسته و میخوام با شما جوانان در اروپا و امریکا، با شما جوانان همسن و سال خودم در ژاپن و استرالیا و فرانسه و افریقا و در همه جای دنیا حرف بزنم. نگذارید مرا اعدام کنند! آیا دنیا آنقدر بیرحم است که این صحنه را تماشا کند که من و پسر عموم در خیابان اعدام شویم و چیزی نگویید و کاری نکنند؟ میدانم که این ترس من و این درخواستم از طریق امکانات اینترنتی به گوش شما



گزارش جلسه گفت و شنود با پیام حاتمی و کیل و حقوقدان در زمینه پناهندگی

روز شنبه ۲۲ دسامبر، در شهر گوتنبرگ جلسه هستند به دعوت فدراسیون سراسری پناهندگان گفت و شنود پیام حاتمی (وکیل و حقوقدان در ایرانی، واحد گوتنبرگ برگزار شد. زمینه پناهندگی) و تعدادی از پناهجویان و ابتدا جلسه بعد از خوش آمد گوئی، بهنام آزاد افرادی که به نوعی با مشکل پناهندگی آشنا دبیر فدراسیون واحد گوتنبرگ توضیحاتی در

زانیار و لقمان مرادی را دکشید

خطر اجرای قریب الوقوع حکم اعدام زانیار و لقمان مرادی

اعلام یک کمپین جهانی برای نجات جان دو جوان محکوم به اعدام



عبدالله اسدی
asadiabe@gmail.com

پاسخ به دو نامه از ایران

سلام مری عزیز توجه ات را به چند نکته در مورد شرایط درخواست پناهندگی برای شما جلب می کنم. اولاً: از اینکه با سایت فدراسیون آشنا شده اید بسیار خوشحالم، خوشحالی از اینکه واقعیت این است کسانی که با سایت و نشریه همبستگی آشنا می شوند به شرطی که با دقت مسائل پناهندگی را از طریق این سایت دنبال کنند شانس دریافت اجازه اقامتشان به مراتب بیشتر از کسانی است که بدون کوچکترین اطلاعات درخواست پناهندگی می کنند.

دوما: مهم این است که درخواست شما برای ویزای سوئد پذیرفته شود، این بسیار مهم است حتی اگر برای يك هفته هم باشد. سوم: مهمترین مسئله این است که دلایل پناهندگی شما چقدر قوی و قابل قبول باشد. کیس شما چه برمبنای لامذهبی باشد و یا سیاسی، چه قومی باشد و

تنها با مبارزه متشکل میتوان از حق پناهندگی برخوردار شد



مسعود نصر الهی پور

بر ما چه گذشت

مختلف چه در دانشگاه، چه در دبیرستانها و چه در کارخانجات گروههای مردمی مشتکل شده و گرایشات مختلف سیاسی به اشکال گوناگون فعالیت میکردند. اما دیری نگذشت که

جنگ به اصطلاح تحمیلی که جوانان و مردم را به خاک و خون کشیده شد نامبرد).

پس از مرگ خمینی با دسیسه اکبر هاشمی رفسنجانی و با تایید مجلس خبرگان یا به

برای ماندن بر منصب قدرت دست خود را آغشته به خون دانشجویان در وقایع کوی دانشگاه و انتخابات ۸۸ کردند. اما چیز دیگری که در ناصیه و رفتار مردم ایران کاملاً مشهود است ضد ضربه بودن بیش از جامعه در مقابل دسیسه ها و تبلیغات کثیف مذهبی و ناسیونالیستی این اوباشان است. به راستی چنین است که جوان

روزگاری چشم بدنیا گشودم که سرزمین ما دستخوش تحولات انقلاب عظیم اجتماعی قرار گرفته بود که منجر به پیروزی انقلاب مردمی گشت اما متاسفانه به دلیل ضعف مدیریت و رهبری، این تحول عظیم و احساسات غیر منطقی و نا آگاهی مردم و تدابیر ابرقدرتهایی که به منافع خویش می اندیشیدند بستری را فراهم آوردند که با سیاستهای از پیش تعیین شده این تحولات را به مسیر انحرافی سوق دهند که این امر زمینه ای را فراهم آورد که سایه شوم حکومت جمهوری اسلامی بر سرزمین ما افکنده شود. طولی نکشید که ملت ایران در غل زنجیر بمباران تبلیغاتی و وعده های کذب جنایتکاری به نام خمینی و دار و دسته ملایان به اسارات در آمده و به پای صندوق های رای رفتند و با آری گفتن به جمهوری اسلامی سرنوشت شوم این مرز و بوم را رقم زدند. پس از پیروزی انقلاب، مردم به شادی و پایکوبی مشغول بودند و نسیم آزادی احساس میشد. تا زمان سرکوب انقلاب که ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بود به اشکال



تیرباران زندانیان سیاسی در کردستان به دستور خلخالی

رعب و وحشت و قتل و عام و اعدام بسیاری از انسانهای بی گناه به جرم دگراندیشی و به جرم فعالیت سیاسی در سياهچالهای رژیم به طرز فجیعی جان سپردند.

دیگر کار این حکومت جاه طلب به جایی رسیده بود که مخالفان خود را در ملاء عام بطور فجیع و غیر انسانی از بین می برد (در کارنامه این حکومت استبدادی می توان از جنایاتی از قبیل کشتار دسته جمعی مردم روستای قارنا، کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت، به آتش کشیدن سینما رکس آبادان و قبرستان خاوران و هشت سال

عبارت دیگری مجلس خفتگان، زمام حکومت از خمینی دجال به خامنه ای سفاک واگذار گردید.

اینگونه شد که خامنه ای با بازیچه گرفتن احساسات ملت به

بهانه پیروی از اسلام ارتجاعی بذخرافات و کهنه اندیشی را در افکار عمومی ملت ایران را پرورش دهد و از این حربه به مقاصد شوم خود دست یابد و در سایه بسیج و سپاه پاسداران دارای مردم و کشور را به بهانه ترویج اسلام ارتجاعی به یغما و تاراج ببرد.

همه ما مطلع هستیم که این سفاک و عوامل دست نشانده اش

ایرانی تشنه دستیابی به آخرین دستاوردهای بشری است؛ عاشق مدرنیسم و تجددگرایی است و مثل هر جوان دیگری در جای جای دنیا عاشق زندگی و شادی است.

زن ایرانی پس از ۳۳ سال هنوز که هنوز است برای عقب کشیدن بیشتر روستری خود میجنگد. اینها همه نشانه این است که جمهوری اسلامی هر کاری که بکند باز در مقابل مردم آچمز و نگران و سردرگم است.

به امید سرنوختی جمهوری اسلامی و ساختن يك دنیای

بهرتر

از سایت فدراسیون
سراسری پناهندگان
ایرانی دیدن کنید.
در این سایت در مورد
قوانین مهاجرتی
کشورهای اروپایی
اطلاعات بسیاری
موجود است. شما
پاسخ بسیاری از
سؤالات پناهندگی
خود را در این سایت
خواهید یافت

www.hambastegi.org



از سایت کمیته

مبارزه برای

آزادی زندانیان

سیاسی دیدن کنید

<http://cfppi.blogspot.com/>

از این سایتها دیدن
کنید

www.hambastegi.org

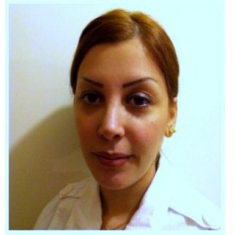
www.rowzane.com

www.cyoiran.com

www.iransolidarity.org.uk

www.wpiran.org

قدرت و پیروزی ما در گرو اتحاد ماست



ملیحه سرور

اولین بار که میخواستم با پوشش دلخواه خودم باشم، حس عجیبی داشتم

به فدراسیون
سراسری
پناهندگان
ایرانی کمک
مالی کنید

Plusgiro
200974-4

هستم که ای کاش آنها میتونستند مثل زنان اینجا راحت و آزاد باشند. اینجا چیزی به نام حجاب اجباری نیست و از آن مهمتر اصلاً کسی به کسی نگاه نمیکند و کاری ندارد. دلم می سوزد که چقدر ما را از آتش جهنم و عذاب الهی ترسانده اند. به اسم دین چقدر به ما نگاه کثیف و تحقیر آمیز کرده اند. چقدر حرف های بد شنیده ایم و حالا از همه آنها متنفر هستیم. به جرم شاد بودن و زندگی کردن ما را همیشه سرکوب کردند. ای کاش روزی سرزمین تاریخی من ایران هم آزاد شود. به امید آرزو

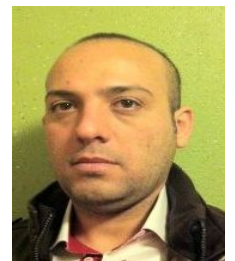
یک به یک می آمدند و آشناهای خود را میبردند من آنجا بودم. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از این دست خاطرات و توهین و ظلم ها فراوان است. و اما اولین بار که میخواستم با پوشش دلخواه خودم باشم و حجابم را بردارم، زمانی بود که از ایران خارج شده بودم. در ابتدا حس بسیار عجیب و بدی داشتم. مرتب با خودم فکر میکردم که چه کار بدی قرار است که انجام دهم و اصلاً ننکند یکی بیاید من را بگیرد و ببرد. تا مدتی که ماشین پلیس را خارج از ایران هم میدیدم تنم یخ میکرد. بی روسری و بی مانتو یک حس بسیار بدی داشتم تا اینکه این موضوع برای من جا افتاد. الان مدتی است که ایران نیستم. همیشه به فکر زنان در ایران

اینجا و رفتم جلو و گفتم با من هستیید که پاسخ دادند: چرا موهایت را رنگ کرده ای به این شکل! پرسیدم مگر جرم است که گفتند بله و باید برای تعهد بیایی که گفتم نیام و تهدید کردند که با زور تو را خواهیم برد. قرار شد دم در همان ماشین تعهد بگیرند که گفتند کاغذ تمام شده است و باید به پایگاه بریمت و سوارم کردند با کلی حرف و توهین. برای دیگران هم جالب بود و فکر میکردند من با این ظاهر ساده همراه هستم. حسابی آن شب درگیری بود تا اینکه سرهنگی که آنجا بود تهدید کرد که به زندان و افرادی می اندازیمت که من هم پاسخ دادم به برکت جمهوری اسلامی تا اینجا که آوردید مرا و از این به بعد هم میروم. تا حدود ساعت ۱ بامداد که خانواده ها

سکونت داری که پاسخ دادم و بعد به شکلی توهین آمیز پاسخ داد که مشخص است و بچه های کرج باید هم با این سر و وضع در خیابان باشند و توهین هایی دیگر. و در روزی دیگر که در دانشگاه و پیگیر کارهای فارغ التحصیلی ام بودم و مانتویی معمولی و شلواری جین به تن داشتم و کمی هم موهایم به مانند همیشه بیرون بود از مامورین حراست چندین نفر جلوی من را گرفتند و با توهین و فریاد من را تا بیرون دانشگاه همراهی کردند و اینقدر آمدند تا مطمئن شوند از دانشگاه بیرون رفته ام. خارج از دانشگاه هم برادران گشت ارشاد فقط به دلیل اینکه موهایم کمی بیرون بود با لحنی زشت آمدند جلویم که آهالی با تو هستیم دختر! بیا

سال دوم دانشگاه بودم که مانتوی جین بلند پوشیده بودم که کنارش دو تا چاک داشت و یک عینک آفتابی هم به چشم زده بودم. زمانی که میخواستم وارد دانشگاه بشوم حراست جلوی من را گرفت و گفت که بیا اینجا! رفتم به سمت حراست و به من گفتند برای چی عینک آفتابی به چشم زده ای، با تعجب گفتم مگر عینک آفتابی جرم است؟! تنها پاسخی که دادند گفتند آن عینک را در بیار و اینکه این مانتو را چرا پوشیده ای که چاک در کنارش دارد و پاسخ دادم که به این بلندی، بدون چاک که نمیشود، میخواستم یک زن با گونی به دانشگاه وارد شود! پرسید از من که کجای شهر

آیا هنوز هم زمان جمعه خشم ما فرا نرسیده؟



سعید آریاپور

کنیم؟ چند نفر مانند هاله سحابی را در روز روشن و جلوی چشمانمان بکشند و ما ککمان بگرد؟ چند نفر مثل ستار و و وووو آیا زمان اعتراض واقعی به دیکتاتوری فرا نرسیده است؟ این رژیم همه چیزمان را دارد به باد می دهد و در صدر آن انسانیت و غیرتمان را. امروز اگر نجنیم ، فردا بسیا دیر خواهد بود و دیگر کسی نیست که بر سر جنازه ما اشک ماتم بریزد. زنده باد آزادی

طرف هیچکس را و هیچ گروهی را از جمله شورای هماهنگی راه سبز را قبول نداریم، از طرف دیگر خودمان هم هیچ کاری نمی کنیم. فقط نشستیم ایم که هر از گاهی کسی بیاید و چیزی بگوید و چون توفان بر سرش خراب شویم همین آیا در سوریه و تونس و مصر کسی پرسید که مثلاً امام جمعه کیست آیا مهم است که ما اعتقاد مذهبی داریم یا نه؟ اصلاً آیا اهمیت دارد که ما نماز می خوانیم یا نه؟ چرا ما نتوانیم جمعه خشم برگزار

گیریم؟ چرا یاد نمی گیریم؟ چرا نشسته ایم و دلمان فقط به این خوش است که امریکا و کشورهای غربی بیایند و بگویند که اولین تظاهرات اعتراضی از تهران شروع شد خوب که چی؟ مگر نشنیده ایم که می گویند " کار را که کرد، آنکه تمام کرد " از یک

آنوقت ما نشسته ایم و منتظریم شورای هماهنگی راه سبز امید که نمی دانیم کیستند و کجايند برابمان تصمیم بگیرند و راهپیمایی سکوت هماهنگ کنند و غیره و غیره. تونس و مصر را بیاد داریم. مبارزه قهرمانانه مردم سوریه را می بینیم؟ چرا از آنها الهام نمی

واقعاً جمهوری اسلامی باید چه بلایی سر ما بیاورد تا صدایمان در بیاید آنچه این روزها و بخصوص امروزه داریم در ایران میبینیم کافی نیست؟ که مردم کشوری را تا حد سرنگونی رژیم حاکم به جوش آورد

به فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی پیوندید

داستان تلخ ناامنی زنان در ایران

زهره مونسى

نزدیک به ۳ سال بود که در مهد کودک کار می کردم سه چهار ماه از سال تحصیلی گذشته بود که پدر این بچه راجع به دخترش عارفه از من سوال میکرد من هم وقتی بچه ها رو به خانواده ها شون تحویل میدادم با خیلی از آنها مثل عادت همیشه با تبسم و با روی باز بر خورد می کردم. عارفه یکی از کودکانی بود که مسئولیتش با من بود. پدر عارفه همیشه از من راجع به رفتار و اخلاقش سوال میکرد. نزدیک عید بود که حس کردم صحبت های ایشان بوی دیگری گرفته تا جایی که به من می گفت. میخواهی ایام نوروز را بروید شمال؟ من سوال کردم چه طور مگه؟ پدر حاج آقا پاسخ داد: کلید ویلای شمال خودم را میدهم که بروی و تعطیلات نوروز را در آنجا باشید. من هم تشکر کردم و گفتم: من تعطیلات را در کناره خانواده ام هستم. بعد از تعطیلات وقتی به کار برگشتم، حاج آقا برخوردش تغییر کرده بود؛ با من بسیار صمیمی رفتار میکرد. مثلاً قبلاً من را خانوم مونسى صدا میکرد اما پس از تعطیلات زهره خانوم. همین جور برخورد این شخص صمیمی تر شد تا اینکه مرا زهره جان خطاب و بعد از آن در رفتارش خواندم که صحبت های آن چیز دیگری و چشمه های حرف دیگری تا اینکه اواخر ماه یک روز موقع برگشت به خانه گفت اگر کارتون تمام شده برسونهاتان خانه. هرروز از طرفه بچه اش برام گل میخرد من هم تشکر میکردم تا اینکه روزهای بعد به من میگفت:

خودم شما رو میسوسونم نمی خواهم بری سر کوچه بایستی و سوار هر ماشینی بشی. تا اینکه یک روز گفتم میشه بپرسم که شما چرا اینقدر نسبت به من لطف دارید؟ جواب داد شما برای بچه من زحمت می کشید و من میخواهم جبران کنم هر چند که بنده به شما ارادت خاصی دارم و بالاخره اوایل خرداد ۹۱ خیلی رک و با نهایت گستاخی در مهد حرفش را زد. چند روز قبل به من میگفت من اگر جای همسر شما بودم نمیگذاشتم سر کار بیایی خسته بشی هر چند که آمدن شما باعث اشنایی ما ست. زمن منو دوست نداره واز این حرفا....؟ من هم گفتم همسر شما را زیارت نکردم ولی اطمینانم دارم که خانوم خوب و زحمت کشی باشد چون از همکارام شنیده بودم که مادر عارفه شاغل هست و او می گفت از بی مسولیتی همسر من است. و من که احساس خطر کرده بودم چند روزی همکارم را جای خودم می فرستادم ولی این کار بیش تر از دو سه روز طول نکشید چون هر مربی باید شاگردهای خودش را تحویل خانوادهاشون میداد. ولی در آن روز که به خاطره ارتحال خمینی همه جارا مشکلی زده بودند وقتی حاج آقا (پدر عارفه) با آن گستاخی حرفش را به من زد من عصبانی شدم و گفتم مگه شما نمیدانید که من ازدواج کردم. خجالت نمی

سریعا خود را به پاسگاه شماره ۲۳ فردیس برسانند. من را آنجا بردند وتوی يك اتاق که هیچ چیز جز ۲ صندلی در آن نبود انداختند. در اتاق قفل و فقط يك چراغ روشن بود. من آنقدر را را زدم و گفتم که از شما شکایت میکنم تا اینکه يك پلیس در را باز کرد و گفت چه خبره؟ با بد کسی در افتادی من اگر جای تو بودم دل حاجی را بدست می آوردم. من هم که فقط گریه می کردم گفتم مرده شور شما و جمهوری اسلامیتون رو و از بالا تا پایین ببرند که همتون دروغگو و خائن هستيد و به خاطر کثافت کاری شماست که من الان اینجام. يك نفر آمد و گفت خفه شو زنیکه هرزه دروغگو؛ هر که خریزه می خوره پای لرزش هم می شینه و رفت. حول و حوش ساعت نه سی دقیقه شب با ضمانت شوهرخواهرم آزاد شدم و در چهارشنبه ۹۱/۳/۱۰ برای من تاریخ داسرا گذاشتند. از آنجا به اتفاق مادر، خواهرم وهمسرش به منزل ما آمدیم. آنها تا دیر وقت منزل ما بودند. دو مسئله خیلی برای من و خانواده ام اساسی بود. اول اینکه چگونه مشکل را با کامران در میان بگذاریم و دوم اینکه چه به روزم خواهد آمد. آقای اسدی، خلاصه بعد از دو روز بحث کردن در تاریخ یاد شده به داسرا رفتیم که در آنجا هم دادگاه اول ساعت یازده صبح برگزار شد که در این دادگاه قاضی، من و حاج آقا حضور داشتیم. قاضی در اول کار به من گفت: ببینم شما به چه حقی به نظام و ولایت فقیه

توهین کردید؟؟ من هم گفتم که من نمبگم که توهین نکردم ولی عصبانی بودم چون این آقا به من پیشنهاد بدی داده اند و تازه بعد از آن من را هم تهدید کرد و گفت که کاری میکنم که با پای خودت بیایی و بخوای. هنوز حرف من تمام نشده بود که قاضی شروع کرد به سرکوب من و گفت: حرف زن من امثال شما زنهارا خوب می شناسم کاری یاد گرفتید هر چه به دهان گشادتان میاید می گوئید و تا پایتان گیر میشه میگوئید که به من پیشنهاد داده و از این راه می خواهید مامورین ما رو بد نام کرده و تلکه کنید. خوبه که همکاران شنیده اند که در اتاق پاسگاه چه حرفهایی زدی ... و دیگر اجازه نداد من صحبت کنم بعد رو به آن شخص کرد و گفت: حاجی چه خبر چی شده؟ حاجی هم يك نگاه به من کرد و بعد به قاضی گفت: همین کثافتی که جلوی شما ایستاده به تمام مقدسات، خون شهدا و روح رهبر و هشت سال دفاع مقدس و رهبر جامعه و جمهوری اسلامی در عرض ده دقیقه و در ملا عام توهین کرده و من اجازه نمیدهم که کسی به رهبر و خون شهدا توهین کنه. داستان من یکی از هزاران نمونه ای از فرودستی و بی امنیتی زنان در جامعه ایران میباشد. چه شاغل باشید، چه خانه دار فقط به جرم زن بودن دارای هیچگونه حقوقی نیستید و هیچ نوع تضمین و امنیت جانی، روحی و شخصیتی ندارید. تنها راه رهایی زنان و کلا همه مردم از این بی حقوقیها، سرنگونی رژیم اسلامی است.

به امید آن روز

ادامه پاسخ به دو نامه ... از صفحه ۱

یا جنسیتی و نژادی و غیره باید بتوانید اثبات کنید که بنا به یکی از این دلایل و یا یک دلیل اجتماعی معتبر از تاریخ فلان روز تا فلان روز از سوی دستگاههای قضائی و امنیتی ایران تحت پیگرد قانونی بوده اید.

اجازه بدهید در همینجا اشاره کنم که معمولاً ادارات امورپناهندگی و وکلای پناهندگان برای اثبات گفته های متقاضیان پناهندگی از آنها درخواست مدارک می کنند، مدرکی که نشان دهد در ایران تحت تعقیب بوده اید. بهرحال شما هنوز زمان زیادی برای دریافت ویزای سوئد دارید خوب است که در این مدت تلاش کنید که مدرک یا مدارکی را تهیه نمایید. مدارکی را که مقامات امور پناهندگی می خواهند عمدتاً باید احضاریه از دادسرای انقلاب که نشان دهد در یک تاریخ مشخص شما را برای پاسخ به پاره ای توضیحات در این دادسرا و یا مراجع قضائی و امنیتی دیگر و یا از پزشک قانونی.

سوما: شما نوشته اید: قدم اول قاعدتاً دریافت ویزاست که نمیدانم با وضعیت اخیر ایران، اصلاً سفارت سوئد به بنده که یک زن ۴۴ ساله مجرد هستم ویزا میدهد یا خیر.

من هم فکر می کنم در درجه اول، مهم برای شما این است که بتوانید ویزای سوئد را دریافت

کنید. به دوستان در سوئد بگوئید که در پرسش نامه ای که پر می کند بنویسد شما را فقط برای جشن فارغ التحصیلی دعوت می کند این خودش دلیل خوبی است. در ضمن مبلغ سپرده ای که در حساب بانکی اتان باید بگذارید روی تصمیم سفارت سوئد یا هر سفارت دیگری تاثیر مثبت خواهد گذاشت. هنگام رفتن به سفارت باید از سپرده بانکی اتان پرینت بگیرید و در اختیار آنها بگذارید.

حواستان باشد در مصاحبه ای که با شما انجام می دهند نباید چنان وانمود کنید که می خواهید در سوئد و یا کشورهای دیگر عضو پیمان شکن بمانید و درخواست پناهندگی کنید.

چهارم: نوشته اید: پس از اخذ ویزا، باز هم نمیدانم که اگر به سوئد بیایم و اعلام پناهندگی کنم، آیا موردی مثل مرا میپذیرند؟ آیا میتوانم با کیس لامذهبی پناهندگی بگیرم؟ آیا وضعیت پناهندگان در سوئد خوب است؟ خانم مری عزیز باور کنید ۹۹ درصد از کسانی که در خارج از مرزهای ایران تقاضای پناهندگی می کنند مشکلات بسیار پیچیده و شرایط نامساعدی در ایران داشته دارند ولی متأسفانه آن طور که ادارات پناهندگی و وزارتخانه های اروپایی می خواهند دلایل کافی برای درخواست پناهندگی ندارند و یا کمتر می توانند آنها را متقاعد کنند که واجد شرایط پناهندگی هستند. ولی بالاخره از یک جایی شروع می کنند و

پیش می روند. هم اکنون سازمانی که من در آن فعالیت می کنم نقش بسیار مهمی در روند پذیرش پناهندگان ایرانی ایفا می کند قطعاً شما هم در صورت درخواست پناهندگی از کمک های فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی برخوردار خواهید شد.

شما نوشته اید: من انسانی هستم که به خدا اعتقاد دارم ولی قلباً هیچ دینی را قبول ندارم و همین باعث پسرفت زندگی من در ایران شده. ما حق هیچ اعتراضی نداریم و همین باعث سرخوردگی و در نهایت افسردگی ما شده است. هیچ پرونده سیاسی ندارم ولی همین که وضعیت زنان در ایران به این شدت اسفبار است، آیا دلیلی بر رسیدگی به پرونده های آنان و پناه دادن به آنان نیست؟

من نه به خدا اعتقاد دارم و نه به هیچ مذهبی ولی اعتقاد نداشتم شما به مذهب تنها زمانی می تواند به شما کمک کند که اثبات کنید که در این رابطه تحت پیگرد قانونی بوده اید. متأسفانه در طول حاکمیت سیاه مذهب و قوانین مذهبی در ایران و جهمی که برای زنان در آن کشور ساخته اند، هیچ وقت باعث این نشد سازمان ملل و دولتهای اروپایی به حکم چنین شرایطی به طور عمومی به یک زن ایرانی اجازه اقامت بدهند.

بنابراین شما هم مثل بقیه متقاضیان پناهندگی زن از ایران باید دلایل فردی ارائه بدهید. از نظر فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی همه متقاضیان پناهندگی از

ایران دارای دلایل معتبری برای درخواست پناهندگی خود هستند. برای اینکه در طول حاکمیت جمهوری اسلامی شرایط زندگی و زندگی انسانی در ایران غیر قابل تحمل بوده و اکنون نیز این وضعیت از هر زمان بدتر شده است. برای اینکه مذهب به عنوان یک پدیده شوم و آزاردهنده وارد زندگی مردم شده است. برای اینکه بنا به احکام الهی، جوانان دختر و پسر را بدلیل عشق ورزیدن شلاق می زنند. در حالی که در بسیاری از کشورهای جهان تنبه فیزیکی برای حیوانات وحشی ممنوع است. همه واجد شرایط پناهندگی هستند حتی اگر بخواهند فرزندانشان را از بلای اعتیاد به مواد مخدر نجات دهند، واجد شرایط پناهندگی هستند حتی به این دلیل که مبادا شرایط موجود اقتصادی بر بقای زندگی آنها تاثیرات شوم و خورد کننده بگذارد. چون هم اکنون میلیون ها نفر زیر خط فقر زندگی می کنند.

این وضعیت می رود که بسیاری را در اثر فقر و گرسنگی به نابودی بکشاند. متقاضیان پناهندگی از ایران همه واجد شرایط پناهندگی هستند برای اینکه روند اوضاع عمومی روز به روز بدتر می شود وضعیت موجود در ایران زندگی و حیات بسیاری از مردم آن کشور را با خطر جدی روبرو ساخته است. به نظر می آید ۹۰ درصد از مردم ایران از این لحاظ در بدترین شرایط زندگی می کنند. بخش دیگر آن، این ده درصدی است که

در رأس جامعه قرار دارند و کلید دار بانک ها و منابع اقتصادی و ثروت و سامان جامعه هستند و در حال دزدی و چپاول ثروت کشور هستند و کلیه مملکت را به فساد اداری و مالی کشانده اند. ولی شما باید توجه داشته باشید که با وجود شرایط سختی که مردم با آن دست و پنجه نرم می کنند باز باعث نمی شود بنا به دلایل عمومی به ایرانیان اجازه اقامت بدهند.

بنابر این شما باید بیشتر از توضیح شرایط عمومی در ایران اثبات کنید که شخصاً در ایران جان و زندگی ات در خطر بوده است. به همین دلیل متقاضیان پناهندگی از ایران باید روی دلایل فردی برای درخواست پناهندگی حساب کنند. ولی مهم تر از آن این است که متقاضیان پناهندگی از ایران در هر کشوری که درخواست پناهندگی می کنند دست به مبارزه متشکل و سازمان یافته بزنند. فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی ظرف و موتور محرکه این مبارزه است.

برایت آرزوی موفقیت می کنم

عبدالله اسدی

سلام آقای اسدی عزیز

فقط خدا میداند که با دیدن پاسخ شما چقدر خوشحال شدم. همین الان هم که دارم این ایمیل را مینویسم بغض راه نفسم را بسته. هر چند کوتاه ولی برای من خیلی با ارزش بود.

خوشحالم که شما ساکن سوئد هستید چون بنده دوستی صمیمی ساکن سوئد دارم که

**ادامه پاسخ به دو
نامه ...
از صفحه ۵**

بیش از ۱۵ سال پیش در ایران هم دانشکده و همسایه بودیم. ایشان ۱۲ سال است که در سوئد به سر میبرند و همسر سوئدی دارد. در ماه جون ۲۰۱۳، جشن فارغ التحصیلی ایشان است. به همین دلیل دوستم اصرار دارند که من در جشن ایشان شرکت داشته باشم. به همین دلیل در حال تهیه و ارسال دعوتنامه ای به همین مضمون هستند. قدم اول قاعدتا دریافت ویزاست که نمیدانم با وضعیت اخیر ایران، اصلا سفارت سوئد به بنده که یک زن ۴۴ ساله مجرد هستم ویزا میدهد یا خیر.

پس از اخذ ویزا، باز هم نمیدانم که اگر به سوئد بیایم و اعلام پناهندگی کنم، آیا موردی مثل مرا میپذیرند؟ آیا میتوانم با کیس لامذهبی پناهندگی بگیرم؟ آیا وضعیت پناهندگان در سوئد خوب است؟ من انسانی هستم که به خدا اعتقاد دارم ولی قلبا هیچ دینی را قبول ندارم و همین باعث سرفرت زندگی من در ایران شده.

ما حق هیچ اعتراضی نداریم و همین باعث سرخوردگی و در نهایت افسردگی ما شده. هیچ پرونده سیاسی ندارم ولی همین که وضعیت زنان در ایران به این شدت اسفبار است، آیا دلیلی بر رسیدگی به پرونده های آنان و پناه دادن به آنان نیست؟ من هیچ اطلاعاتی در مورد قوانین پناهندگی در سوئد ندارم فقط میدانم که

کشوری قانونمند و در این زمینه سختگیر است. بنده نوازی میکنید اگر مرا در لیست خود اضافه کرده و وقتی برای مصاحبه در اسکایپ برایم بگذارید. قبلا از همدلی و کمک شما صمیمانه سپاسگزارم و آرزوی بهترینها را برای شما و همه هموطنانی که در آنسوی آنها مشغول یاری رساندن به هموطنان خود در ایران هستند دارم.

ارادتمند
مری

پاسخ به دوستی از ایران

سلام دوست عزیز از وضعیتی که دارید بسیار متاسفم. فرهنگی که شما را در خانواده و در جامعه نمی پذیرد، فرهنگی است که ۳۳ سال است یک رژیم کثیف و ضد شادی و اسلامی از طریق رادیو، تلویزیون و روزنامه های داخلی اش و از طریق نماز جماعت و نماز جمعه ها و به مناسبت های مذهبی و سالگردهای امامان مرتجعشان و بلندگوهای مجلس و آخوندهای از گوربرخاسته و مداحان روزه خوان و چوبه های دار و طناب اعدام و شکنجه های وحشیانه و زندان و بازداشت های بی رویه و مراسم عاشورا و تاسوعا، ترویج و تبلیغ خرافات مذهبی و برقراری و تحمیل قوانین بربریت به جامعه و تزریق این همه عقب ماندگی و خرافات به مردم، متاسفانه ما چه بخواهیم و چه نخواهیم روی بخشهای زیادی از

افکار عمومی جامعه تاثیرات بسیار منفی گذاشته است. دوست عزیز این که جامعه ای به شما مثل یک بیمار نگاه می کند و برای کسانی مثل شما و دیگر همجنسگرایان بعنوان انسان متساوی الحقوق، حقوق برابر در نظر نمیگیرد جامعه ای بیمار است. ترانس سکشوال بودن نشانه بیماری شما نیست چون اصلا بیماری نیست؛ این برخوردها است که نشانه بیماری جامعه است.

ناراحت نباشید باید من و شما و میلیون ها نفر دیگر دست در دست هم بگذاریم و این قدرت را از دست آنها برهانیم و جامعه ای مبتنی بر تعالی و سعادت انسان برپا کنیم. و اما در پاسخ به سؤال شما برای کمک از فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی. در این مورد باید بگویم که چنانچه شما بتوانید از ایران خارج شوید در هر کشوری که باشید مورد حمایت و کمک و راهنمایی فدراسیون قرار خواهید گرفت. ولی شما نگفته اید به طور مشخص از این سازمان چه نوع کمکی طلب می کنید.

باید این را هم بدانید که ما سازمانی هستیم برای کمک به پناهجویان در خارج از مرزهای ایران ولی متاسفانه قدرت انتقال کسی را از جایی بجای دیگر نداریم. اگر هر سؤال دیگری داشتید در خدمت هستیم. برایت آرزوی تندرستی و موفقیت می کنم
عبدالله اسدی

سلام و عرض ادب

بنده جوانی ۲۸ ساله و دارای اختلال هویت جنسی هستم و به تعبیر مناسب ترانس سکشوال هستم و در حال تغییر جنسیت از مرد به زن هستم. دچار مشکلات فراوان روحی و روانی و افسردگی شده ام چرا که جامعه فاقد فرهنگ پذیرش من و امثال من هست. مدت زمان زیادی این موضوع رو در خودم پنهان کردم اما در نهایت مجبور به اعلام این بیماری یا پدیده به خانواده شدم خواهان تغییر جنسیت شدم اما با مخالفت آنها مواجه گشتم.

شرایط کنونی من به جهت مصرف هورمون و پاره ای دیگر از مراحل درمانی بسیار تغییر کرده متاسفانه زندگی با این شرایط و با توجه به خواسته های من در باب نوع پوشش و میل جنسی بسیار طاقت فرساست. زندگی بسیار سخت و وحشتناک من در جامعه ایران و ایرانی مرا برآن داشت تا درخواست کمک از شما دوستان جهت راهنمایی و کمک برای خارج شدن از ایران را بنمایم.

به امید اینکه بتوانم با کمک شما پناهندگی کشوری را بگیرم که من را بعنوان یک انسان که حق زندگی و انتخاب دارد را قبول بنمایند. یکی از دوستان به من گفتند اگر بتوانید با جناب عبدالله اسدی تماس برقرار کنید ایشان میتونند کمکتون کنند.

سپاسگذار شما عزیز می شوم اگر بنده حقیر را کمک نمایی

**ایران تحت
حاکمیت
جمهوری
اسلامی
کشوری
امن نیست،
هیچ
پناهجوی
ایرانی
نباید به
ایران
بازگردانده
شود**

**تماس با فدراسیون
سراسری پناهندگان
ایرانی**

دبیر فدراسیون: عبدالله اسدی

تلفن: ۰۰۴۶۷۳۷۱۷۸۸۱۹

asadiabe@gmail.com

abe.asadi@localnet.net

ادامه گزارش ... از صفحه ۱

کاملی را ارائه داد. در ادامه پیام به مشکلاتی که افراد در زمان مصاحبه با اداره مهاجرت سوئد روبرو هستند پرداخت که در این قسمت وی اشاره های دقیقی به نوع ادبیات گفتار با اداره مهاجرت و تسلط هر شخص به پرونده درخواست مهاجرتش (کیس شخصی هر فرد)، کرد. قسمت بعدی جلسه با پرسش و پاسخ شرکت کنندگان ادامه پیدا کرد و

ارتباط با ضرورت برپائی جلساتی از این قبیل، برای شرکت کنندگان ارائه داد. سپس پیام حتمی در ارتباط با انواع مهاجرت از قبیل انواع پناهندگی (سیاسی، اجتماعی، تعقیب مذهب همجنس گرائی)، ازدواج، اقامت کاری و اقامت از طریق سرمایه گزاری توضیحات



اسدی سخنانی در ارتباط با ضرورت شرکت تمامی پناهجویان در تمامی آکسیون ها و فراخوانها ایراد و از همه درخواست همراهی در این مبارزه را کرد. در پایان گزارش لازم است که از حضور خوب و فعال پناهجویان تشکر کرد.

سوالات گسترده ای در ارتباط با سرفصل های مطرح شده ارائه شد که پاسخ تمامی سوال ها توسط آقای حاتمی و عبدالله اسدی و بهنام آزاد داده شد. در قسمت پایانی جلسه عبدالله

فدراسیون پناهندگان ایرانی
واحد گوتنبرگ
تلفن بهنام آزاد:
۰۷۶۲۲۰۳۱۱۶

ادامه به همسن و ... از صفحه ۱

زندگی کردن و هر لحظه از صدای پای زندانبانان ترسیدن و بر خود لرزیدن! ما سه سال است که زندانی شده ایم. من زانیار مرادی و هم پرونده ای من لقمان مرادی، ۹ ماه را زیر شکنجه بودیم. ما را چنان کتک میزدند که دیگر توان راه رفتن نداشتیم و همین امروز نیز کمرم بشدت درد میکند و دو مهره کمرم

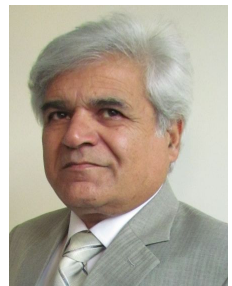
میرسد. پس فقط چند دقیقه صبر کنید، چند ثانیه وقت بگذارید و از من بشنوید که چقدر سخت است در بیست و یک سالگی با مرگ مواجه شدن، با کابوس مرگ

نیستیم و دنیا به این حکم ظالمانه اعتراض دارد. صدای اعتراض شما و هر حرکت و اعتراضی که بکنید به گوش ما فوراً میرسد. منتظر شنیدن اخبار اعتراضات شما همسن و سالهای خودم هستیم.

ما را فراهم میکنند و چهار روز است که حال خوب نیست، شبها خواب نمیبرد و فکر کردم شاید با این نامه بتوانم بخودم کمک کنم. نگذارید ما را اعدام کنند. بهر طریقی که میتوانید، سعی کنید از ابتکارات جوانانه استفاده کنید و کاری کنید که حکومت اسلامی ایران ببیند که ما تنها

شکستگی دارد. به ما گفتند اگر حرفهایی که آنها میخواهند را نزنیم، به ما تجاوز میکنند و ما نامه هایی را که آنها آوردند امضا کردیم. و اکنون در یک قدمی مرگ با طناب دار در خیابانی در تهران و یا میروان شهر محل تولدمان ایستاده ایم. این روزها شنیدم که دارند مقدمات اجرای حکم اعدام

زانیار مرادی - زندان رجایی شهر کرج
باز تکثیر از کمیته بین المللی علیه اعدام



محمد تقی فراهانی

شرایط اجتماعی در کشور های مسلمان نشین خاور میانه بستگی به موقعیت جغرافیایی و آب و هوای خشک این مناطق داشت. شکل زندگی مردم تابع این آب و هوا بود و مردم، مناطق مسکونی خود را در نزدیکی منابع آب بنا میکردند و تراکم جمعیت در این محدوده تناسب با وضعیت ذخیره آب و بستگی به زیاد و کم شدن این

ملایان همچنان سوار بر خر مراد

کنند. تبلیغ این روایات در حکومت صفویان حمایت گسترده ای را برای پادشاهانی که خود را نماینده ی مخصوص امام زمان می دانستند فراهم آورد شاهان صفوی معتقد بودند که به سبب ارثی بودن ولایت چون از فرزندان امام ششم هستند به طور خدادادی اختیار جامعه را چه سیاسی و چه مذهبی در دست دارند از این رو باورمندان به این داستان های مذهبی شاهان صفوی را به چشم رهبران برگزیده امام زمان مینگریستند و اطاعت از آنان را واجب می دانستند تبلیغات گسترده ی صفویان در این دوره باعث شده بود که بعد از صفویان هر حکومتی قدرت را به دست می گرفت باید برای حفظ و نگهداری از

خواهد دارا و یا ندار می آفریند و آدمیان در برابر اراده ی خداوند تسلیم هستند چون معنی اسلام تسلیم است تسلیم در برابر خواست خدا! فقط باید شکر گزار بود چرا که خداوند در قرآن بهشت موعود و نخلستان ها و نهر های جاری در زیر درختان سبز و حوریان زیبا برای شما وعده داده و کم بود ها و فقر در این دنیا گذراست و این مشقتها را باید تحمل کرد تا این چند روز عمر بگذرد. بعد از به روی کار آمدن سلسله صفویان در آذربایجان که گروهی از رهبران شیعه ی دوازده

منابع داشت و با رشد جمعیت عموماً فقر و گرسنگی و قحطی را به دنبال داشت که گاهی با بروز بیماریها و غارتگریها جان بسیاری از این انسانها گرفته میشد و بار دیگر توازن بین جمعیت و منابع آب برقرار میگردد و ایرانیان از این موقیت مستثنی نبودند در حالی که آنان از وضعیت زندگی دیگر مردم جهان بی اطلاع بودند اسلام بود که به کمک این قحطی زدگان میامد و به آنان میقبولاند که این شرایط زندگی خواست خداوند است و اوست که هر که را



سارا اهرانی

سیرانها قربانی حکومت جمهوری اسلامی



این حکومت کثیف و ضد بشری است که همیشه باعث بدبختی و فقر و فلاکت مردم ایران میشود، هر روز یا خودشان مستقیم مردم را میکشند و با چوبه دار اعدام میکنند یا اینکه غیر مستقیم و بدلیل عدم امکانات کافی بچه ها در مدرسه در میان شعله آتش می سوزند. چون در قوانین و رفتار جمهوری اسلامی انسان و حقوق و حرمت انسان معنا و مفهومی ندارد. امروزه برای حکومت اسلامی در ایران حفظ نظام گنبدیده اسلامی‌شان به هرقیمت و برای پر کردن حسابهای بانکی و هنگفتشان برنابودی کل مردم و مملکت اهمیت بیشتری پیدا کرده است.

وقتی صحبت از سوختن بچه های بیگناه در مدرسه میشود باز هم به نوعی مردم را گول میزنند و سرگرم میکنند. وزیر

آموزش و پرورش با شرم آورترین حالت رو به روی خبرنگاران قرار میگیرد و وقتی از ترکیبیدن بخاری نفتی سؤال می شود لبخند می زند. من هیچ وقت آرزو نمی کنم بچه آقای وزیر آموزش و حتی بچه های هیچ کدام از مسئولین جنایتکار جمهوری اسلامی باچنین سانحه دلخراشی مواجه شوند ولی آیا اگر فرزند خودشان هم بود میخندید و پاسخ میداد که بوجده نداریم؟ آیا واقعا مدارس کودکان دبستانی مهم است که بهترین امکانات ایمنی را به آن اختصاص بدهند یا همه پول

امکانات آن مملکت به ساختن مساجد و مراسلات مذهبی اختصاص بدهند؟ آنچه برای خدمت رسانی به این حکومت اسلامی و ضد انسانی باشد همیشه مجهز به بهترینهاست. سران کثیف این حکومت بوجده ای که برای استخدام مریبان پرورشی و حجاب و عفاف که برای شستشوی مغزی کودکان و برای پیشبرد اهداف کثیف اسلامی شان است، اختصاص میدهند سالانه میلیارد میلیارد هزینه میکنند اما هزینه بخاری استاندارد را ندارند. اینها همه امکانات مملکت را به محکم کردن حکومت ضد

انسانی خود و رفتار و روشهای جنایت کارانه شان اختصاص می دهند. همه امکانات جدید و ابتکارات جدید را بکار میگیرند تا اهداف شوم مذهبی و قرون وسطایی خود را پیش ببرند. راهیان نور هم یکی از شیوه های مغز شویی و محکم کردن نظامشان است که هر روز بچه ها را در مدارس مجبور میکنند که اگر در این اردوها شرکت نکنید نمره انضباط شما را کم میکنیم و بسیاری تهدیدات و فریبکاری و دروغ و وعده های پوچ و بی معنا، به هر چیزی چنگ می اندازند تا مردم را از مبارزه علیه خود بترسانند و آنها را مرعوب کنند. برای اینکه خودشان فهمیده اند در چه باتلاخی گرفتار آمده اند و در چه منجلابی افتاده اند. در قدرت دولتی و فساد اداری گرفتار شده اند و دارند از آخرین حربه های خود برای يك روز عمر بیشتر، استفاده میکنند. اینها

جنایتکارند برای همین است به سادگی از جان انسانها میگذرند. اما سران این حکومت به سادگی از عقیده یا تفکر کثیف و مسخره ای که دارند عدول نمیکنند. به همین دلیل است که جان آدمیزاد برایشان ارزشی ندارد و به سادگی افراد را اعدام می کنند و به زندگی آنها پایان می دهند. نه با اعدام نه با راهیان نور، نه با هیچ چیز دیگری نمیتوانند مردم را خفه کنند. مردم آگاه شده اند و حکومت اسلامی و مذهب و وعده بهشت و مزخرفات آنها را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند. جمهوری اسلامی آخرین سنگر مذهب در ایران است. حکومت اسلامی هم فهمیده است که روی آتش زیر خاکستری قرار گرفته است که وقتی شروع شود کل آنها را با خود خواهد سوزاند و برای همیشه به حکومت مذهبی و مذهب در قدرت پایان خواهد داد. این روزها هر لحظه دارد نزدیکتر می شود.

ادامه دارد و مبارزات خلق بر علیه آن ها شوربختانه به خاطر نبود يك آلتزناتیو و اتحاد يك پارچه به ثمر نرسیده و همچنان ملایان بر خر مراد سوار و يك مملکت با تمدن چند هزار ساله را هم چون ارثیه پلری چپاول میکنند. اما تا امید هست انقلاب نیز زنده است و دور نیست روزی که مردم با قدرت خود جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و آزادی را به همه مردم ایران ارزانی دارند.

مردم را از دست آورد های علمی اروپاییان آگاه می کند و دیگر جایی برای آخوند های ارتجاعی نمی ماند که بخواهند عقاید پوسیده و خرافی خود را تحمیل نمایند. متأسفانه این روند همچنان ادامه داشت تا رسماً آخوند ها پس از پیروزی انقلاب سال ۵۷ در يك حرکت خونین و با کشتار سیاسیون و مبارزین انقلاب مردم را شکست داده و حکومت خود را تثبیت کردند. حکومت آخوندی تا کنون

پیشرفت های شایان علمی و اقتصادی دست میافتند و ملاها در ایران آن چنان تسلطی بر سلاطین داشتند که اگر آن ها هم میخواستند جرات برقراری روابط با کشور های پیشرفته ی اروپایی را نداشتند زیرا از نظر ملا ها خارجیان را که مسلمان نبودند نجس و ورود آن ها را به سرزمین اسلامی حرام می دانستند. و این از آن نظر بود که آخوندها می دانستند ورود خارجیان به کشور

که همچنان در انتظار ظهور امام زمان به سر میبرد تا از راه برسد و با شمشیر خود دمار از روزگار ستمکاران در بیاورد و عدل و داد را در سر تا سر گیتی بگستراند و یا این که اگر مردند در آن جهان باغ های فراوان و حوریان بهشتی در انتظارشان هست و به همین منوال مسلمانان در جا میزدند و کارگران و کشاورزان این قشر زحمتکش باید لقمه در خون میزدند و اروپاییان از چنگال دین رسته روز به روز به

ادامه ملایان ...
از صفحه ۷

این آیین سوگند یاد میکرد. حضور اسلام و ملاها که مروج آن بودند در این مناطق باعث عدم هر نوع پیشرفت و آگاهی از علوم و فنون جدید می شد در حالی که جوامع پیشرفته اروپایی بعد از رنسانس به تکنولوژی های بالا دست یافته و این اسلام شیعی بود